

♦♦♦

**احکامی که
در علم اخلاق
جاری است
یا دنیوی دنیوی است
یا اخروی اخروی.
یک علم اخلاقی که
جامع هر دو وجه
باشد نمی تواند شکل
بگیرد. این مسأله نه
تنها هیچ مشکلی
برای علم اخلاق
ایجاد نمی کند بلکه
آن را تواناتر و
چالاک تر می کند و
پاره‌ای از غل و
زنجیرهای نابه جا را
از دست و پای او
برمی دارد.
علم اخلاق دنیوی
یعنی علم اخلاقی که
خادم نیازهای
اخلاقی زندگی این
جهانی ماست**

♦♦♦

ابتدا باید اشاره کنیم آنچه‌آنجان که صحنه معرفت نشان می دهد ما چهار
مطلوب مهم در عرصه معرفت داریم که از قضا این چهار مراد و مطلوب مهم
همه در عین عزیز بودن بی نشان هستند. عالمان سیاست و اخلاق به دنبال
فهم مقوله عدالت و اجرای عدالتند. فیلسوفان، خصوصاً فیلسوفان ما
بعد الطبیعه و متافیزیسین ها، به دنبال کشف ماهیت اشیا هستند. عالمان
قوانین عالم به دنبال کشف هستند و اهل معنا و کسانی که با فهم متن سر
و کار دارند، به دنبال کشف معنا هستند و عالمان اخلاق نیز به دنبال عدالت.
چهار مقوله مهم «عدالت»، «ماهیت»، «حقیقت» و «معنا»، در اینجا مد نظر
هستند. وقتی شما داستان شکست فیلسوفان بزرگ و پیامبران بزرگ را
می خوانید، حقیقتاً معنای آن را می خواهید کشف کنید. وقتی که با
پدیدارهای جهان روبه رو هستید و از منظر فیلسوفانه در آنها نظر می کنید
به دنبال کشف ماهیت هستید. وقتی که عالم هستید، به دنبال کشف قوانین
عالم و کشف حقیقت هستید و اگر سیاست مدار و یا عالم اخلاقید به دنبال
کشف عدالت، اما [بحث این است که] اینها هیچ کدام نشانی ندارند. طنز
عجیب معرفت و قوه ادراکی آدمیان این است که تاکنون نشانه‌ای برای
حقیقت پیدا نکرده‌اند. اگر ما حتی به حقیقت هم برسیم، نمی دانیم که آیا
این همان حقیقتی است که ما به دنبالش می گشتیم و گم شده بوده، یا چیز
دیگری است؟ ولی شما همه می دانید که ما نشانه قطعی برای حقیقت
نداریم. عالمان ما در گذشته بیشتر بر بدها تکیه می کردند و
می گفتند، «بدها نشانه حقیقت است». اگر چیز بدیهی بود می گفتند که
آن حقیقی است و حق است. ولی پنبه این سخن قرن هاست که زده شده
است. کثیری از امور بود که برای گذشتگان بدیهی می نمود، اما حقیقتی در
بر نداشت. فرانسیس بیکن می گفت: «بدیهی است که زمین ساکن است» []
ولی اینها همه از بدها افتادند. ما به دنبال حقیقت هستیم اما حقیقت
نشانی ندارد. عین این مطلب را در باب معنا نیز می توانیم بگوییم. زمانی که
تکستی [یک متن] را می خوانیم، قرآن را می خوانیم، حافظ را می خوانیم،
متون مربوط به افلاطون و ارسطو را می خوانیم؛ می خواهیم معنای حقیقی
متن را کشف کنیم. اولاً آیا متن معنای حقیقی دارد؛ ثانیاً آیا اگر چنین
معنایی حقیقتاً در دل متن نهفته است نشانه‌ای دارد که ما از روی آن نشانه
بدانیم که به معنای حقیقی رسیده‌ایم. طبعاً چنین چیزی وجود خارجی
ندارد، که اگر بود این همه اختلاف نبود. این همه جدال همواره بر سر یافتن
معنا بوده است. در باب «ماهیت» نیز عبار آلود بودن فضا به مراتب بیشتر بوده
است. در «عدالت» هم ماجرا همین طور است. شما نگاهی به آرای فیلسوفان
از گذشته تا امروز بکنید، خواهید دید که استقرائی است که به خوبی حکایت
خواهد کرد از اینکه «مادر این وادی بی نشان هستیم، راه می روییم و خطاهایمان
را تصحیح می کنیم». حال می پردازیم به اینکه «چرا قصه عدالت این همه
مشکل است و امکان پذیر و یا امکان ناپذیر بودن آن این همه مسأله انگیز
است.» می خواهیم قدری به گذشته برگردیم؛ وقتی که مجله کیان منتشر
می شد دوستانی در آن مجله گردهم می آمدند و به تناسب احوال، سوالاتی
مطرح و پاسخ هایی برای آنها جست و جو می شد، به یاد دارم که طی چند
جلسه، بحثی مطرح شد تحت این عنوان که «آیا فقه ممکن است به منزله
یک علم مطرح شود؟» آیا چنین چیزی امکان وجود دارد یا نه؟ سؤال
چنانکه می بینید یک نسب نامه کلتی دارد. می دانید که کانت سوآلش این
بود که «چگونه امکان دارد که ما جهان را بشناسیم و تحت چه شرایطی این
کار امکان پذیر است؟» فیلسوفان پیش از کانت تقریباً مفروض گرفته بودند
که جهان برایشان شناختنی نیست تا برویم و آن را بشناسیم [] اما این سؤال
برای کانت پاسخی چنین آسان نداشت و لذا سؤال او این بود که چگونه
می توان نسبت به عالم خارج، آگاهی حاصل کرد و تحت چه شرایطی این
آگاهی پدید می آید و چه محدودیت هایی دارد؟ مرحوم اقبال در مقوله متن
و حقیقت اشاره می کند که ما از جهت سلبی می توانیم تعیین تکلیف
بکنیم، ولی فاصله زیادی است میان سلب و ایجاب. ما می توانیم بگوییم که
حتی اگر نشانه حقیقت را نداشته باشیم می دانیم که اگر چیزی واجد تناقض
بود، حقیقت نیست. یعنی نشانه های سلبی در اختیار ماست، اما نشانه های
ایجابی، نه. اگر چیزی یاوه و بی معنی بود، این را نمی توان معنای متن
محسوب کرد اما این که «معنای متن چیست» به لحاظ ایجابی برای ما
مشکل است. بله، اگر چیزی متغیر بود ماهیت نمی تواند باشد. چون
ماهیت به حکم تعریف، امری است که واجد ثبات است. به همین ترتیب،
اگر چیزی واجد تبعیض هم بود نمی تواند عدالت باشد. ما از جهات سلبی
قدری می توانیم پیش برویم و به نتایج نسبتاً روشنی دست پیدا کنیم اما اگر
بخواهیم به شیوه اثباتی و ایجابی قدم برداریم و معنا و تعریف این مقولاتی را
که گفتیم - و خصوصاً نشانه های آنها را - پیدا کنیم، البته متأسفانه عاجز

هستیم و یا تاکنون عاجز بوده‌ایم و دستگاه ادراکی ما از پرده برداری از این
مفاهیم ناتوان مانده است. این اولین هشدار است برای اینکه در عالم معرفت
به طور کلی فروتن باشیم، چه آنجا که فیلسوفی می کنیم و چه آنجا که کار
علمی و تجربی می کنیم و چه آنجا که به منزله عالم سیاست یا اخلاق به
کاوش و تحقیق می پردازیم و چه آنجا که متنی می خوانیم و به دنبال کشف
معنای نهایی و واقعی آن هستیم. در هر صورت باید کمال فروتنی را داشته
باشیم؛ این جزو اخلاق علم و اخلاق تحقیق است. بازسازی فکر دینی در
اسلام یک فصلی دارد تحت این عنوان که «آیا دین ممکن است؟» این سؤال
مهم و فربهی است. اینکه آیا اساساً ممکن است یا نه، سوآلی است که یک
فیلسوف می کند. فیلسوف همیشه سوآلش از ضرورت و امکان است، خصوصاً
آنچنانکه هگل می گوید، فیلسوف دنبال ضرورت ها و امکان ها می گردد، چه
ممکن باشد و چه ضروری و واجب و اجتناب ناپذیر. در مقوله دین هم همین
سؤال را می توان مطرح کرد؛ به نوشته مرحوم اقبال لاهوری مراجعه کنید
و ببینید که چگونه از عهده پاسخ این سؤال بر می آید و سؤال را چگونه
تشریح می کند و چه پاسخی برای آن تدارک می بیند. بر همین قیاس و بر
همین نهج و در همین ترازو می توان «فقه» را نهاد و سؤال کرد که آیا عملی
به نام علم فقه ممکن است پدید بیاید یا نه؟

این پرسش را البته در مورد علم اخلاق و کثیری از مقولات دیگر نیز
می توان مطرح کرد. من بر گردم به مفهوم علم فقه که با اخلاق نزدیکی دارد
و می توان پاره‌ای از سوآلات را به نحو مشترک برای آنها مطرح کرد و در
مقابل آنها نهاد. اینکه آیا فقه «ممکن» است، شاید سؤال مبهمی باشد و از
این روی باید شکافته شود؛ شکافتن آن نیز به این صورت است که آیا
«ممکن» است فقه به منزله یک علم، هم سعادت دنیوی و هم سعادت
اخروی ما را فراهم کند؟ آیا چنین چیزی ممکن است یا ممکن نیست؟
پاسخ من در آن جا این بود که ممکن نیست؛ چرا که چنین علمی تحقق
یافتنی و پدید آمدنی نیست. چون یک مشکل و یک بن بست داخلی و درونی
دارد. روشن تر این است که بگوییم یا علم فقه دنیوی دنیوی است یا اخروی
اخروی است و یا وجود ندارد. یعنی علمی که در آن واحد یک جا و در عرض
هم بخواهد هم تکلیف آبدانی و سعادت آخرت شما را و هم تکلیف سعادت
دنیوی شما را معین کند، در عمل و در مقام تحقق به بن بست هایی برخورد
خواهد کرد که آن علم را از علم بودن و از موجود بودن می اندازد و منتفی
می کند و باب تحقق را بر او می بندد. چرا این طور است؟ آیا این یک دعوی
گزارف است؟ نه؛ به اختصار می گویم چنین استدلالی به کار بحث بعدی ما
در باب عدالت هم می آید. ملاحظه کنید اگر دانش متکفل تعیین تکلیف
شما در این جهان و حل مشکلات شما در این جهان است، علم فقه نیز در
پاره‌ای از موارد مدعی است که می خواهد مشکلات اجتماعی را در کنار
مسائل اخروی حل کند.

فقه برای تجارت، برای ارث و ... قانون دارد. این قوانین هم به گزارف
نیست یعنی این چنین نیست که این کارها را بکنید تا ثواب اخروی ببرید،
بلکه برای حل مشکلات اجتماعی و بشری است، برای این است که به تعبیر
غزالی، فصل خصومت بکنند. مهم ترین نقش فقه، فصل خصومت است.
مردم تا با یکدیگر با صلح و صلاح و به عدالت زندگی می کنند حاجت به فقه
ندارند، حاجت به قانون ندارند، از وقتی که نزاع در می گیرد یا حتی وقتی که
احتمال نزاع در میان می آید، ما حاجت به این علوم داریم تا در صورت نزاع
مراجعه کنیم تا برای ما دلوری کند. خوب، دلوری این قوانین که در این علوم
است چنانکه گفتیم برای حل مشکلات دنیوی است اما اگر یک علمی به شما
بگوید که این مشکل را به خوبی نمی توان حل کرد و چون ما ملاحظاتی
اخروی داریم که «اگر شما اینچنین عمل کنید و قفل مشکل را از این طریق
بخواهید بکشاید ممکن است موجب عقوبت شما در جهان دیگر شود
و... شما دچار مشکل می شوید. بگذارید یک مثال ساده بزنم تا سخن از این
شکل انتزاعی خود بیرون بیاید. امروز عموم فقهای ما اتفاق دارند بر اینکه
«آنچه تحت عنوان مصادیق زکات در فقه گفته شده است، گره مشکلات
اقتصادی را باز نمی کند.» همه فقهای ما و حتی برخی از غیر فقها که بعداً به
این کاروان پیوستند، همه تقریباً همصدا هستند که زکات مورد نظر با این
مقداری که بر آن موارد ۹ گانه بسته شده است مشکلات اقتصادی را حل
نمی کند. «حالا شما در اینجا به منزله یک فقیه چه کار باید بکنید؟ یا باید
بگویید که ما باید این گونه عمل بکنیم، ولو مشکلات ما گشوده نشود ولی
در عوض آخرت ما آباد خواهد شد یا اینکه باید یک فکری بکنید برای این
دنیا و خودتان؛ یعنی بگویید که فقه دنیوی، دنیوی است و ما به ملاحظاتی
اخروی هیچ کاری نداریم و مسائلی چون زکات و خمس را هم باید طوری
سامان بدهیم که مشکلات اقتصادی ما را حل کند. ما هر مقصدی داشته